

به نام هستی نگار

بزرگ جنگل‌ها

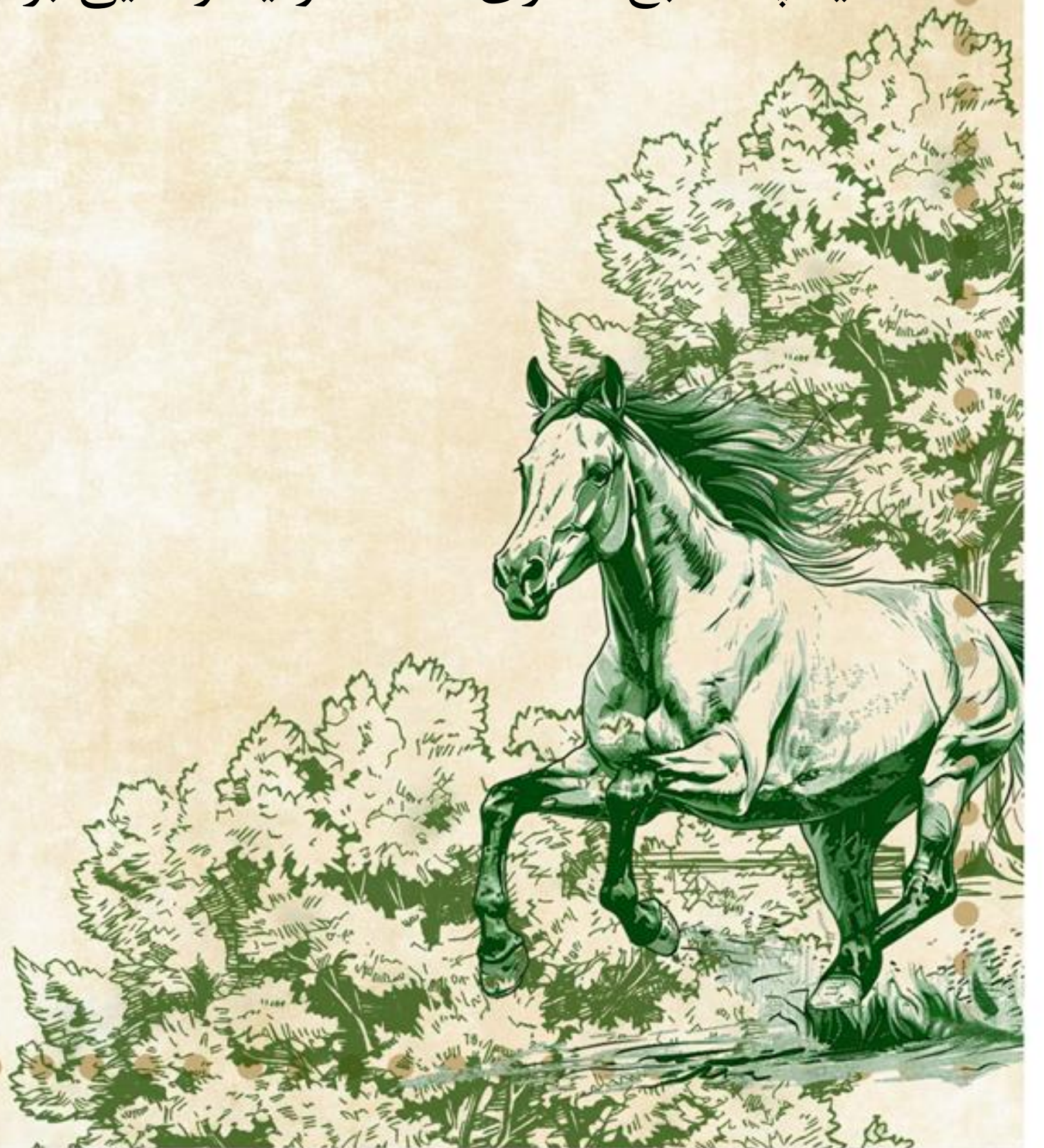
برداشتی از زندگی میرزا کوچک خان

به نام خداوند خورشید و ماه *** که دل را به نامش خرد داد راه
خداوند هستی و هم راستی *** نخواهد ز تو کژی و کاستی
ستودن مرا و را ندانم همی *** از اندیشه جان برفشانم همی

به به صفای قدمتون، سلام به پاکی دل‌های شما و طراوت چشمان شما، سلامتی
نعمت بزرگیه که از درگاه خدای مهربون برای همه‌تون آرزو می‌کنم و
عاقبت‌بخیری رو براتون طلب دارم. بی هیچ حرف و گفتی بریم سراغ نقل امروز
که قراره از مردی بگیم که همه‌تون کم و بیش یه اسمی ازش شنیدین،
بزرگ‌مردی که تو هر شهری یه خیابون یا میدون به نامش هست به حرمت
تلاشی که برای آزادی ایران از قید استبداد و ظلم شاهان قاجار کرده. امروز
قراره از میرزا براتون بگیم اگه گفتین کدوم میرزا؟

پاسخ جمعیت

نگفتم همه‌تون یه نامی یا یه یادی از میرزا کوچک‌خان جنگلی دیدین یا شنیدین؟ میرزا کوچیک جنگلی همین‌طور که از لقبش پیداست اهل شمال و جنگل‌های سبز اون دیاره. اسم اصلی میرزا، یونس بود که حوالی سال ۱۲۵۹ هجری خورشیدی در شهر رشت محله‌ی استادسرا پا به این کره‌ی خاکی گذاشت. میرزا تو خانواده‌ای ادیب و روحانی‌زاده دنیا اومد و از همون بچگی با دنیای سیاست آشنا شد. آخه پدر آقا یونس، یعنی میرزا بزرگ پیش عبدالوهاب مستوفی که مسؤول دفاتر مالیاتی آن روز گیلان بود کار نوشتن و ضبط و ربط دفاتر رو به عهده داشت و رو همین حساب پسرش به میرزا کوچک معروف شد. میرزا کوچک‌خان جنگلی تا سال ۱۲۷۳ شمسی درس خوند و در صالح آباد و مقدمات علوم و نحو رشت و مدرسه جامع و مدرسه محمودیه تهران صرف اما هیچ‌وقت ملبس به لباس روحانیت نشد. میرزایونس از دینی را فرا گرفت همون کودکی اشعار زیادی از حافظ و سعدی رو حفظ کرد و خودش هم یه نیمچه طبع شعری داشت و یه وقتایی برای دل خودش یه چیزایی می‌سرود.

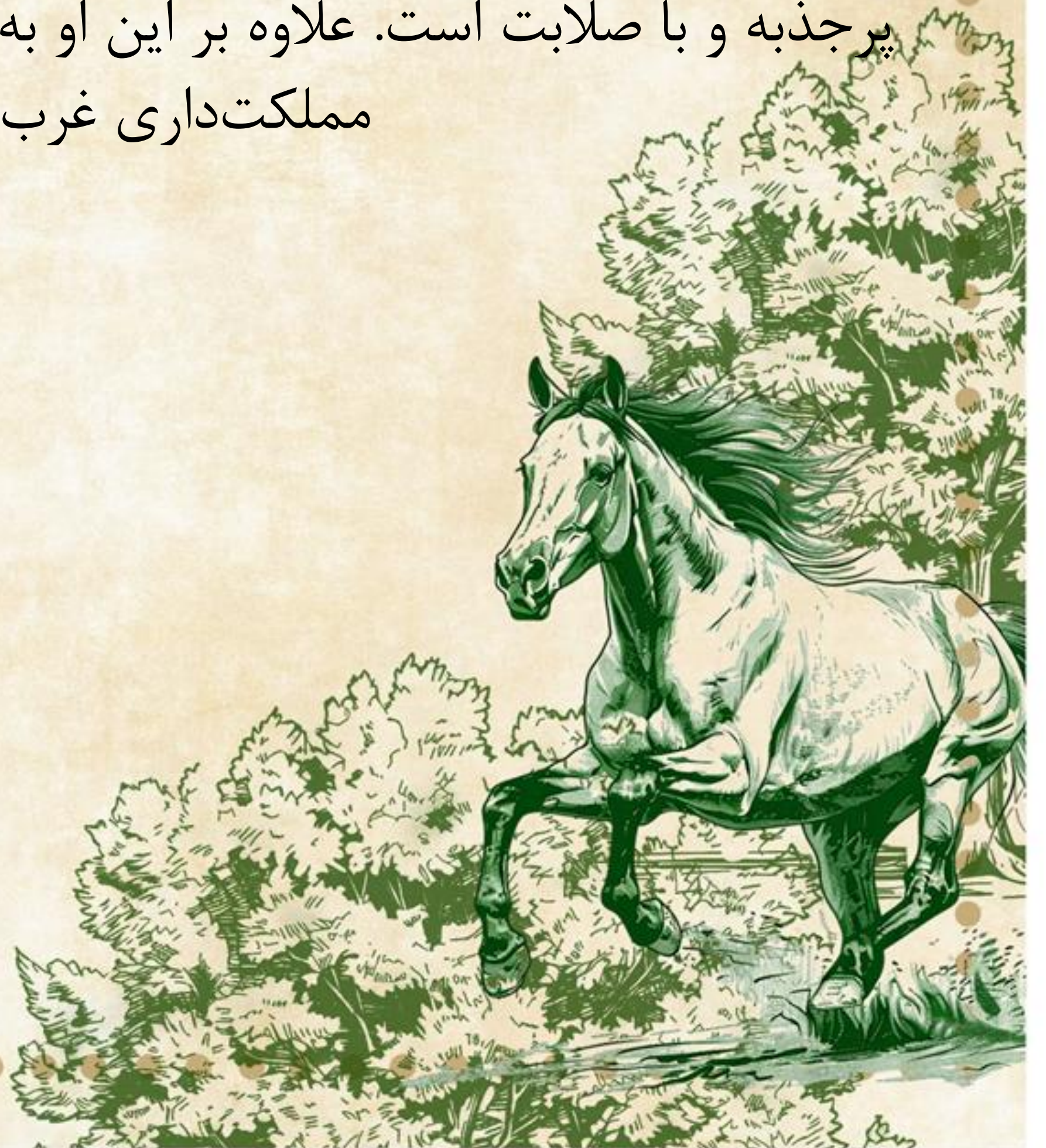


اشاره به تصویر میرزا

همون طور که تو این عکس پیداست، میرزا قدبلند، قوی هیکل و چهارشونه بود اما این قامت رشید مردانه هیچوقت باعث نشد به اطرافیانش درشت بگه یا به اونا سخت بگیره، به هیچوجه اهل انتقام نبود حتی اونایی که آسیبی بهش زده بودن یا حتی قصد جونش رو کرده بودن وقتی که دستگیر شدن راضی به مجازات اونا نشد و رضایت داد که آزاد بشن عطوفت و بخشش میرزا یونس تا جایی بود که یه وقتایی دشمنای خودش رو بعد از بخشش و آزادی تو نیروهای خودش مسؤولیت می داد و ازشون استفاده می کرد

ای که از خزانه‌ی غیبت *** گبر و ترسا وظیفه‌خور داری
دوستان را کجا کنی محروم *** تو که با دشمن این نظر داری؟

یکی از فرماندهان انگلیسی به نام ماژور ام. اچ دانوهو درباره‌ی میرزا یه مطلب خیلی جالبی رو گزارش داده که نشون می‌ده یه ایرانی چطور می‌تونه با رفتار و شخصیت خودش حتی دشمن اجنبی رو وادار به تحسین کنه. جناب ماژور توی گزارشش می‌نویسه: «کوچک‌خان یک ایرانی فرهیخته و آداب‌دان، با شجاعت، پرجذبه و با صلابت است. علاوه بر این او به‌خوبی با نهادهای سیاسی اروپا و علم مملکت‌داری غرب آشناست.»



اولین تجربه‌ی فعالیتهای سیاسی و مبارزاتی میرزا یونس تو همون مقطعی شروع می‌شه که مشغول تحصیل علوم دینی نزد این چهره

اشاره به تصویر آیت الله سید عبدالوهاب صالح ضیاءبری

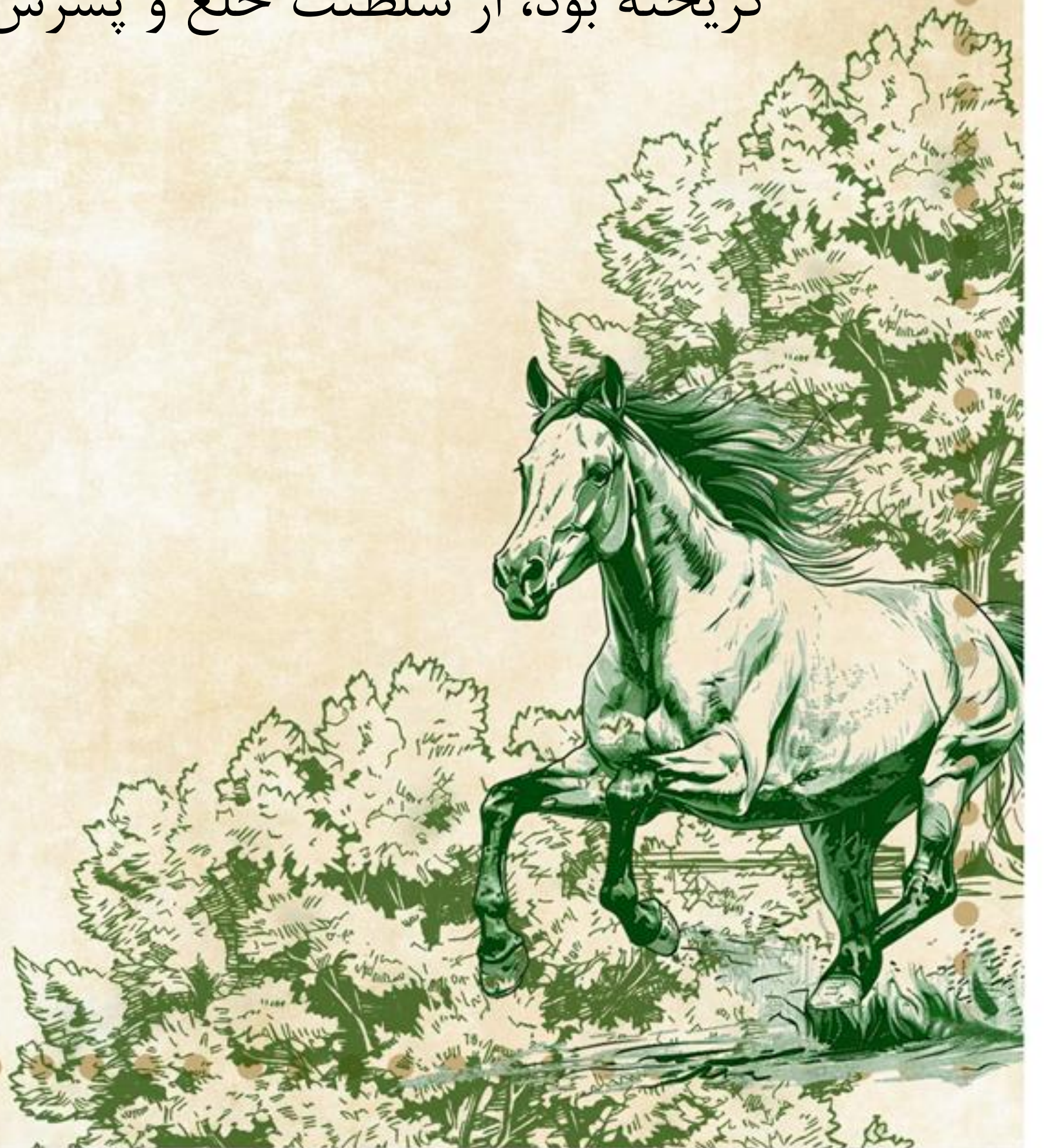
یعنی آیت الله سید عبدالوهاب صالح ضیاءبری هست. آیت الله صالح ضیاءبری مجتهد فرزانه‌ی صومعه سرا، جزو جوان‌ترین مجتهدان گیلانی بود که در ۲۸ سالگی به اجتهاد رسیده بود، ایشون خودش شاگرد آخوند خراسانی از بزرگان اجتهاد در ایران بود و تحت تاثیر افکار انقلابی استادش یعنی آخوند خراسانی رهبری روحانیت رشت را در انقلاب مشروطه به عهده داشت، میرزایونس هم نیز تحت تاثیر افکار استادش از ابتدای نهضت مشروطه، به خیل مشروطه‌طلبان در گیلان پیوست توی اون زمان آیت الله سید عبدالوهاب ضیاءبری نایب رئیس انجمن ایالتی گیلان بود و میرزا یونس که طلبه‌ای جوان بود برای طلبه‌ها سخنرانی می‌کرد و آنها را به انقلاب دعوت می‌نمود حتی گفته شده که میرزا به طلبه‌ها آموزش نظامی می‌داد.



اشاره به تصویر میرزا در رهبری مردم گیلان برای فتح تهران در پوشش نظامی

مشروطه‌طلبان گیلان با نیت فتح تهران به سمت قزوین حرکت کردند و گروه پیش‌قراول این حرکت رو میرزا یونس فرماندهی می‌کرد که در بین راه منجیل تا قزوین بارها با نیروهای دولتی درگیر شدن و میرزا یونس در جنگل‌های قزوین رشادت زیادی از خودش نشان داد به حدی که سران مشروطه گیلان، یونس را به عضویت کمیسیون جنگ انجمن ایالتی گیلان و به ریاست مجاهدین گیلان منصوب کردند. سرانجام دروازه قزوین سقوط کرد و حالا مشروطه‌طلبان آماده‌ی حرکت به سوی تهران شدند.

رزمندگان گیلانی به رهبری میرزا یونس با کمک سپاه مشروطه‌طلب اصفهان و شهریار با سربازان حکومت مرکزی به جنگ برخاستند و پیروز شدند در کرج و تهران را تصرف کرده، به استبداد خاتمه دادند و محمدعلی شاه که به روسیه گریخته بود، از سلطنت خلع و پسرش احمد میرزا به سلطنت رسید.



اشاره به تصویر محمدعلی شاه و احمدشاه قاجار

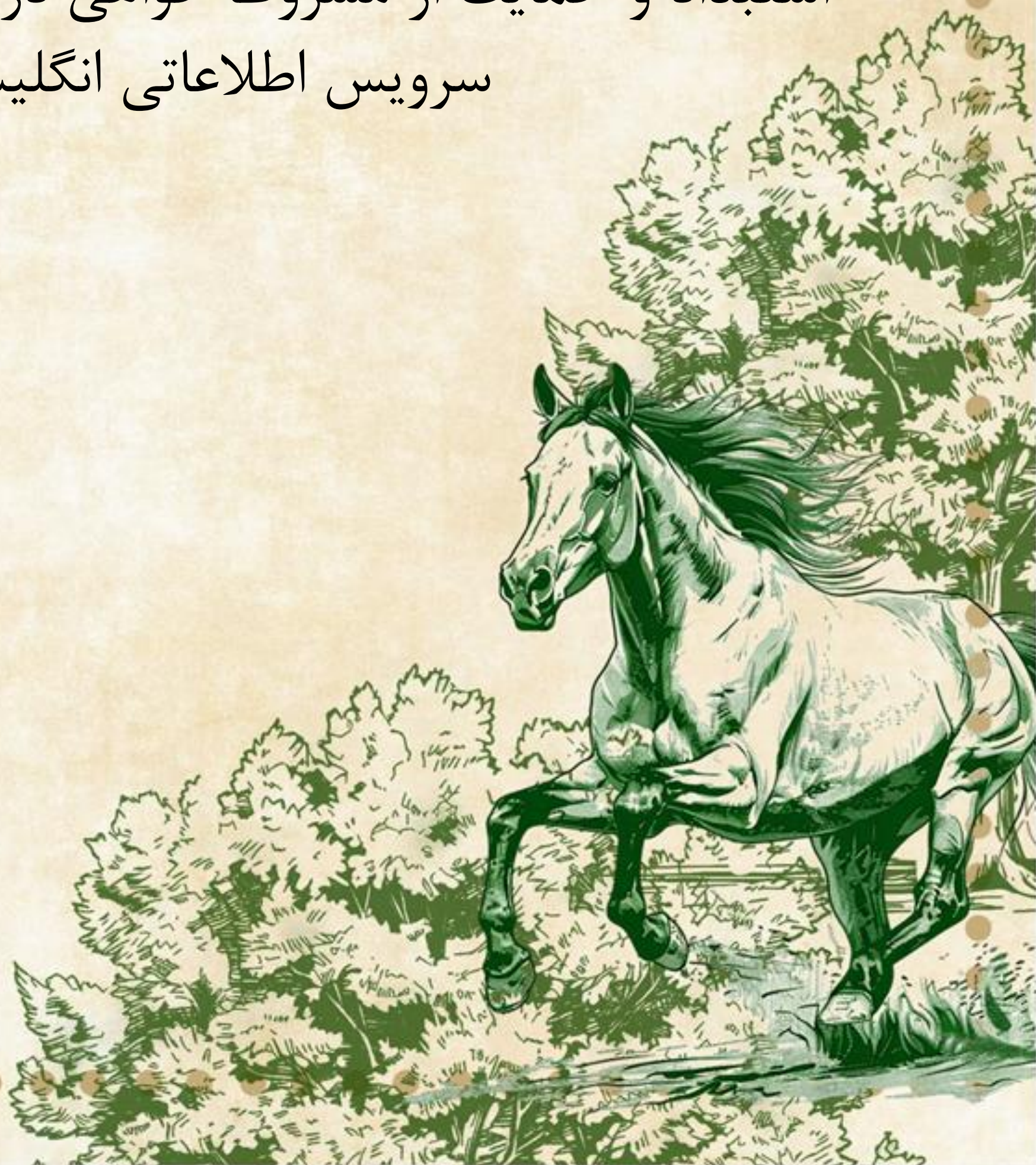
فتح تهران پایان کار میرزایونس نیست و تازه بعد از اون متوجه می‌شه بعضی از رهبرای مشروطه دچار فساد و انحراف شدن آخه انگلیس و آمریکا در رهبران نفوذ کرده بودن از اون طرف یه عده از روشنفکرا طرفدار افکار غربی بودن. چند نمونه از این فسادها رو باهم یه نگاهی بندازیم و حکایتش رو بشنویم: فاتحین تهران توی اولین اقدام

اشاره به تصویر شیخ فضل‌ا... نوری

شیخ فضل‌ا.. نوری رو اعدام کردن،

اشاره به تصویر میرزا کریم خان رشتی

میرزا کریم خان رشتی، رئیس کمیته‌ی ستار رشت، کمیته‌ای که برای مبارزه با استبداد و حمایت از مشروطه‌خواهی در رشت تشکیل شده بود، جاسوس سرویس اطلاعاتی انگلیس از کار دراومد،



اشاره به تصویر سپهدار تنکابنی

سپهدار تنکابنی، فتودال و زمین‌دار معروف که ریاست نظامی مشروطه‌خواهان گیلانی را در فتح تهران در دست داشت، نفوذی مخالفان مشروطه بود

اشاره به تصویر یپریم خان ارمنی

یپریم خان ارمنی، که در سپاه مشروطه‌طلبان گیلان مسئولیت داشت جزو معرکه‌بگیران و عاملان اصلی اعدام شیخ فضل‌الله نوری شد
میرزا که شاهد این اتفاقات و انحرافات بود تصمیم گرفت حسابش رو از خائنین به مملکت جدا کنه، برگرده رشت و یه عده از وطن‌پرستای واقعی رو دور خودش جمع کنه و اولین جرقه‌های پایه‌گذاری نهضت جنگل از همین‌جا شروع شد و آدمایی مثل



اشاره به تصویر دکتر حشمت و احمد کسمایی

دکتر حشمت و احمد کسمایی دور میرزا جمع شدن و تبدیل به رفقای امین او شدن. تو همین گیر و دار بد که محمدعلی شاه خلع شده از شاهی تصمیم گرفت با کمک و حمایت مستقیم روس‌ها وارد ایران بشه و تهران رو تصرف کنه. نیروهای میرزایونس همین که متوجه ماجرا شدن حرکت کردن به سمت نیروهای محمدعلی شاه و درگیری شروع شد. محل درگیری کجا بود؟ گمیش‌تپه یه جایی بین گرگان و تهران. جنگ مغلوبه شد و سپاه میرزا موفق شد سپاه شورشی شاه مخلوع رو شکست بده اما یه بدشانسی باعث شد تا میرزا مجروح و به دست نیروهای محمدعلی شاه اسیر بشه

اشاره به تصویر میرزای اسیر و طناب پیچ‌شده مقابل محمدعلی شاه

محمدعلی شاه دستور می‌ده میرزا رو طناب پیچ‌شده تو قایقی بذارن و قایق رو وسط دریا رها کنن تا میرزا طعمه‌ی ماهی‌های دریا بشه. اما میرزا که ایمانی قوی داشت توی تمام مسیر فقط یک آیه‌ی قرآن رو می‌خوند. حدس می‌زنین اون آیه چی بوده؟ آیه‌ی ۸۷ سوره‌ی انبیاء، همون آیه‌ای که حضرت یونس رو از شکم نهنگ نجات داد.

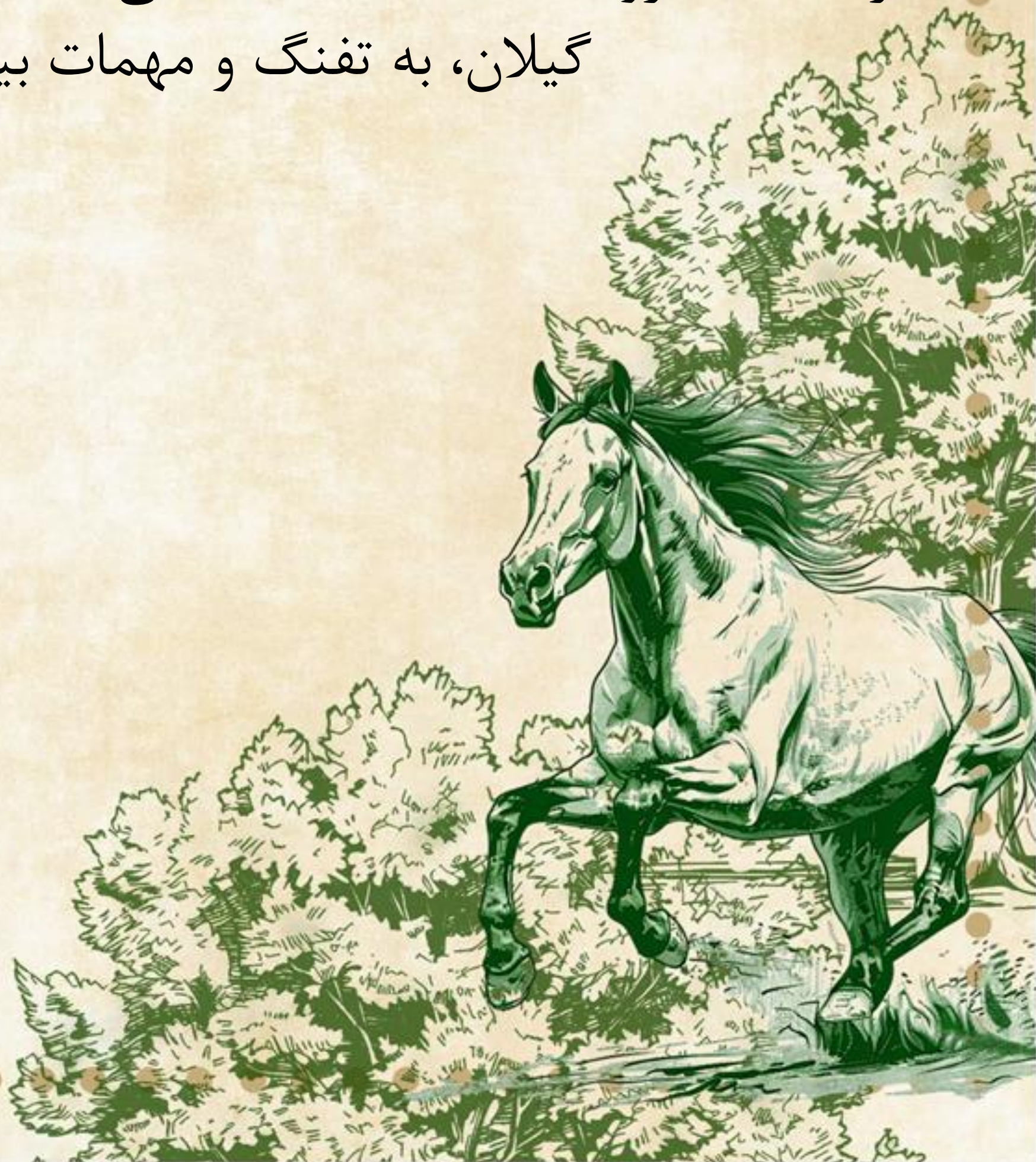


اشاره به تصویر میرزا در قایق وسط دریا

میرزا به شکل معجزه‌آسایی از این ماجرا چون سالم به در می‌بره

پیاده ندیدی که جنگ آورد *** سر سرکشان زیر سنگ آورد؟
به شهر تو شیر و پلنگ و نهنگ *** سوار اندر آیند هر سه به جنگ؟
هم اکنون ترا، ای نبرده سوار *** پیاده بیاموزمت کارزار

بعد از این ماجراها دولت روسیه، میرزا رو به جرم خیانت ۷ سال به یزد و بعد از اون به تهران تبعید می‌کنه و میرزا بعد از بازگشت از تبعید توی اولین حرکت با مشورت دکتر حشمت که توی لاهیجان طبابت می‌کرد تصمیم گرفت پایگاهی در انبوه جنگل‌های گیلان برای آغاز عملیات نظامی علیه روس‌ها تاسیس کند، در ابتدا اعضای نهضت جنگل به صد نفر نمی‌رسیدند، سلاح آنان عبارت بود از داس، تبر، اسلحه‌های شکاری و تعدادی از اسلحه‌های قدیمی یادگار مانده از نبردهای مشروطه، اندک اندک جنگلی‌ها با شبیخون به سربازخانه‌های روسی در گیلان، به تفنگ و مهمات بیشتری مجهز شدند.



اشاره به تصویر نیروهای نهضت جنگل

دولت ایران تحت فشار روس‌ها شروع به سرکوبی نهضت جنگل کرد، روس‌ها هم با توپخانه و سربازان تا دندان مسلح به نبرد با جنگلی‌ها پرداختند، جنگلی‌ها در تلاش برای بیرون‌راندن اشغالگران روسی از کشور، توی جنگای پارتیزانی و شبیخونای گاه و بیگاه به دشمن تلفات زیادی وارد ساختند، شمار دشمن بیش از تعداد جنگلی‌ها بود و اسلحه و مهمات آنها هم به مراتب بیشتر، اما ایمان و شجاعت جنگلی‌ها سبب شد تا آنها در درگیری‌ها پیروز باشند، دولت مرکزی و روس‌ها به طور هم‌زمان با اطلاعیه‌های فراوان مردم را از پیوستن به جنگلی‌ها و کمک به آنها برحذر داشتن

اشاره به تصویر جنگ بین جنگلی‌ها و روس‌ها

اولین نبرد جدی و بزرگ جنگلی‌ها با نیروهای دولتی در ۲۶ محرم ۱۳۳۵ قمری، در کسما شکل گرفت و جنگلی‌ها دشمن را تار و مار کردند. روس‌ها بعد از شکست قوای دولت ایران، تصمیم گرفتند خودشان علیه جنگلی‌ها وارد کارزار بشن سیصد قزاق روسی به همراه پنجاه قزاق ایرانی با اسلحه و مهمات فراوان در ماکلوان با جنگلی‌ها درگیر شدند که در این نبرد هم جنگلی‌ها پیروز شدند.



روس‌ها و دولت مرکزی ایران بعد از شکست‌های پشت سر هم در برابر جنگلی‌ها این بار با چهار هزار قزاق و توپخانه روس‌ها و هفتصد قزاق ایرانی به محاصره جنگلی‌ها پرداختند، جنگلی‌ها در این نبرد تن به شکست داده و عقب‌نشینی کردند.

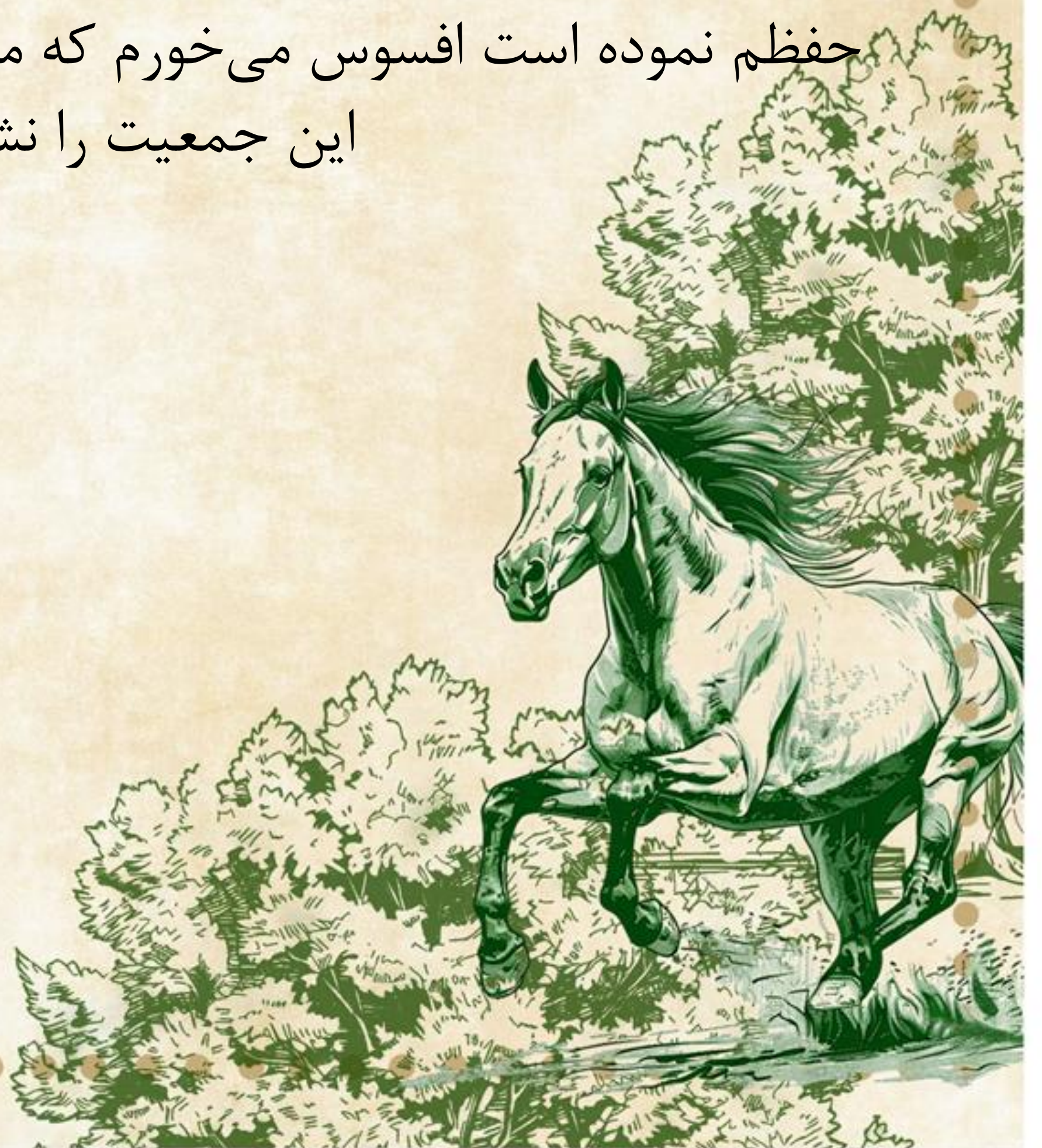
اشاره به تصویر توپخانه‌ی روس‌ها در حال شلیک

القصة که انگلیس‌ها هم بعد از جنگ جهانی اول با روس‌ها بر سر مبارزه با نهضت جنگل توافق کردن و هرچه تلاش کردن جنگلی‌ها حاضر به سازش و تسلیم نبودن. دولت مرکزی پیشنهاد مسئولیت‌ها و مناصب حکومتی به میرزا داد اما باز هم در راه مبارزه ثابت قدم موند خلاصه که زر و زور و قدرت هیچ کدوم حریف مردی نشد که برای آزادی مملکتش تصمیمش رو قاطعانه گرفته بود تا آخرین حربه رو اجنبی به کار گرفت. نفوذ بین نیروهای میرزا و تطمیع یاران میرزا برای خلوت شدن اطراف میرزا از مبارزان شجاع و نترس. دکتر حشمت با فریب و گرفتن امان‌نامه از روس‌ها خودش رو تسلیم کرد اما اونا زیر قولشون زدن و دکتر حشمت رو اعدام کردن و بقیه‌ی یاران اصیل میرزا هم یکی بعد از دیگری از او دور شدن تا میرزا تنها و یکه بمونه.



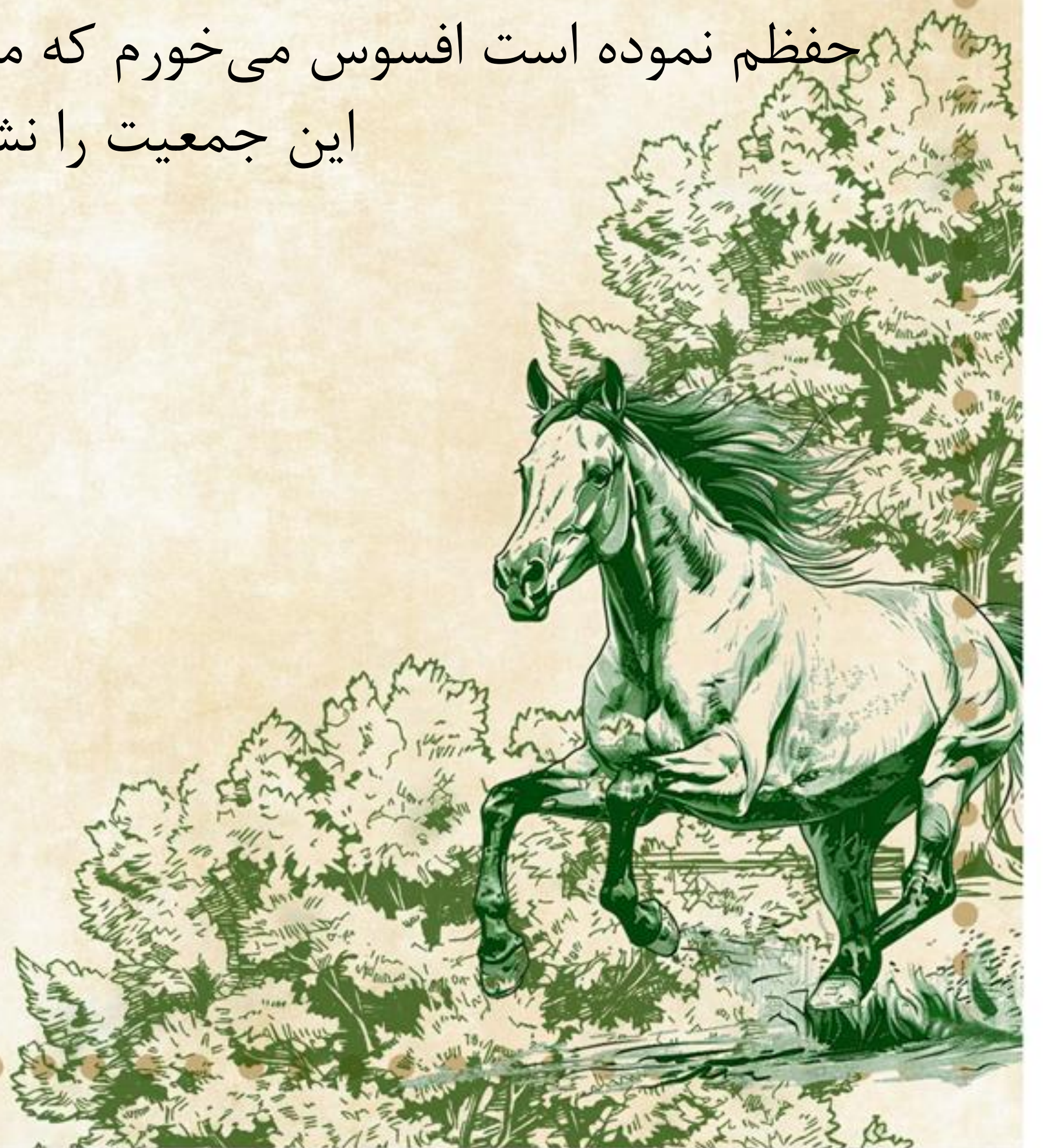
میرزا کوچک در فومن به سر می‌بره و شماری اندک از جنگلی‌ها باقی موندن، گروهی از آنها شهید، زخمی یا دستگیر شده، و بسیاری هم رفاه را برگزیده، دست از جنگ می‌کشند، خالوقربان و حیدرخان عمواغلی یاران قدیمی و دشمنان امروزی میرزا در پی توطئه‌ای برای کشتن میرزا کوچک و به دست گرفتن قدرت بر می‌آیند اما این بار میرزا پیشدستی کرده، توطئه را در نطفه خفه می‌کند، بدین سان میرزا کوچک با تعدادی انگشت شمار از یارانش به جنگل‌های انبوه گیلان پناه می‌برد. رضاخان که حالا سردار سپه شده با تمام قوا در پی سرکوبی نهضت جنگل می‌آید و رشت را از تصرف کردها بیرون می‌آورد، خالوقربان خود را به رضاخان تسلیم می‌کند و به درجه سرهنگی مفتخر می‌شود، سید جلال چمنی و سید محمد تولمی نیز تسلیم می‌شوند، اینک رضاخان با همراهی نیروهایی که تاروپود جنگل را می‌شناسند و سالیانی در کنار میرزا کوچک‌اند، به دنبال دستگیری میرزا کوچک بر می‌آید. پاییز ۱۳۰۰ شمسی بسیار زرد و فصل برگ‌ریزان بود یاران همه رفته بودند و میرزا تنها مانده بود تنها تنی چند از یاران وفادارش با او بودند میرزا در یکی از آخرین نامه‌هایش به یکی از دوستان می‌نویسد:

«اتکای من و همراهانم به خداوند دادگری است که در بسیاری از این ممالک حفظ نموده است افسوس می‌خورم که مردم ایران مرده پرستند و هنوز قدر این جمعیت را نشناخته‌اند»



میرزا کوچک در فومن به سر می‌بره و شماری اندک از جنگلی‌ها باقی موندن، گروهی از آنها شهید، زخمی یا دستگیر شده، و بسیاری هم رفاه را برگزیده، دست از جنگ می‌کشند، خالوقربان و حیدرخان عمواغلی یاران قدیمی و دشمنان امروزی میرزا در پی توطئه‌ای برای کشتن میرزا کوچک و به دست گرفتن قدرت بر می‌آیند اما این بار میرزا پیشدستی کرده، توطئه را در نطفه خفه می‌کند، بدین سان میرزا کوچک با تعدادی انگشت شمار از یارانش به جنگل‌های انبوه گیلان پناه می‌برد. رضاخان که حالا سردار سپه شده با تمام قوا در پی سرکوبی نهضت جنگل می‌آید و رشت را از تصرف کردها بیرون می‌آورد، خالوقربان خود را به رضاخان تسلیم می‌کند و به درجه سرهنگی مفتخر می‌شود، سید جلال چمنی و سید محمد تولمی نیز تسلیم می‌شوند، اینک رضاخان با همراهی نیروهایی که تاروپود جنگل را می‌شناسند و سالیانی در کنار میرزا کوچک‌اند، به دنبال دستگیری میرزا کوچک بر می‌آید. پاییز ۱۳۰۰ شمسی بسیار زرد و فصل برگ‌ریزان بود یاران همه رفته بودند و میرزا تنها مانده بود تنها تنی چند از یاران وفادارش با او بودند میرزا در یکی از آخرین نامه‌هایش به یکی از دوستان می‌نویسد:

«اتکای من و همراهانم به خداوند دادگری است که در بسیاری از این ممالک حفظ نموده است افسوس می‌خورم که مردم ایران مرده پرستند و هنوز قدر این جمعیت را نشناخته‌اند»



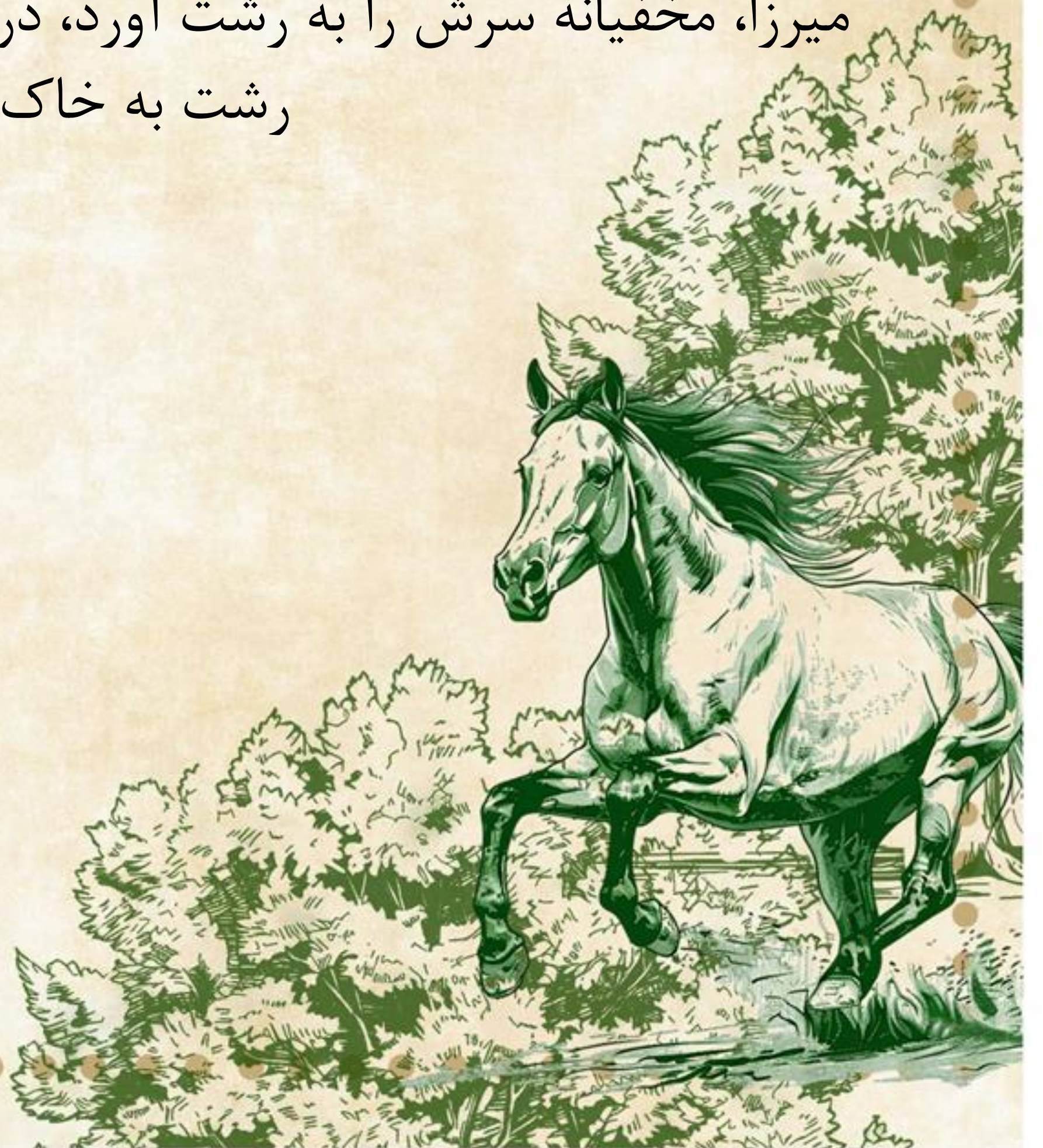
میرزا در آذر ۱۳۰۰ شمسی به سمت کوه‌های خلخال حرکت می‌کنه بلکه بتونه آنجا دوستان قدیمش را جمع کنه و دوباره قیام را آغاز نماید، اما برف بی‌امان می‌بارید.

از آن روز پیوسته رنجور بود *** دل او از آن آرزو دور بود
بنالید بر کردگار جهان *** به زاری همی آرزو کرد آن
که لختی ز زورش ستاند همی *** که رفتن به راه بر تواند همی

سرانجام سردار جنگل در یازدهم آذر ۱۳۰۰ شمسی در کوه‌های گیلوا، جان به جان آفرین تسلیم کرد.

پیکرش در زیر برف و بوران یخ زده بود، ساعتی بعد به دستور خان طالش سرش را از تن جدا کرده، به رشت آوردند. بنا به نقل برخی و به گفته کسانی که آنجا بودند، هنگام بریدن سر میرزا او هنوز زنده بود.

خالوقربان، یار دیروز میرزا سرش را به تهران آورد و به رضاخان تسلیم نمود، سر میرزا را در گورستان حسن آباد تهران دفن کردند، پس از آن، یکی از یاران میرزا، مخفیانه سرش را به رشت آورد، در کنار پیکرش در «سلیمان داراب» رشت به خاک سپرد.



بله عزیزان میرزا کوچک خان این قهرمان و اسطوره ملی ما جانش رو فدای
استقلال این مرز و بوم کرد. میرزا از بین ما رفت اما هنوز نام و راه و رسمش در
مبارزه با ظلم و استبداد زنده ست. یاد میرزا کوچک خان به عنوان یکی از
قهرمانان ملی ایران تا ابد در تارک تاریخ ایران زنده خواهد ماند.

مرا زور فیروزی از داور است *** نه از پادشاه و نه از لشکر است
سوی تخت شاهی نکردم نگاه *** نگه داشتم رسم و آیین راه
ترا خواهم اندر جهان یار و بس *** که باشی به هر کار فریادرس

تا نقلی دیگه و حماسه‌ای دیگه خدا نگهدار

